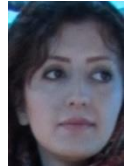


<https://www.pecritiue.com>

نقد اقتصاد سیاسی
تیرماه ۱۴۰۲

باز تولید اجتماعی افق یک سیاست رادیکال

پریسا شکورزاده



در این یادداشت به اهمیت توجه به عرصه‌ی بازتولید اجتماعی و بحران کنونی آن و ضرورت مفصل‌بندی مطالبات این عرصه توسط نیروهای چپ می‌پردازم و تلاش می‌کنم از خلال این بحث به بازتعریف سیاستی رادیکال بپردازم که مبارزات زنان و مبارزات طبقاتی را به یکدیگر پیوند می‌زند و افق تازه‌ای برای شکل‌گیری سوژه‌ی سیاسی می‌گشاید. افقی که نه سوژه‌ی انقلابی را در معنای محدود طبقه‌ی کارگر تعریف کند و نه آن را در نوعی سیاست هویت مستحیل کند. این نوشته مدعی است که با توجه به مطالبات عرصه‌ی بازتولید اجتماعی و سیاسی کردن آن است که جنبش چپ در ایران می‌تواند سوژه‌ی انقلابی متکثری را بازتعریف کند و در مسیر تحقق دموکراسی حقیقی گام بردارد.

بازتولید اجتماعی شامل فرایندهایی در سطح خانوادگی و اجتماعی است که بازتولید نیروی کار کارگر و بقای او را ممکن می‌کند. از این رو در این فرایندها طیف گسترده‌ای از فعالیت‌ها، از بازتولید نسلی نیروی کار، یعنی فرزندآوری تا فعالیت‌هایی در حوزه‌های آموزش، بهداشت و درمان، اوقات فراغت و ... انجام می‌شود که ضامن بقای عرصه‌ی تولید است و در نهایت به بازتولید نظام سرمایه‌داری منجر می‌شود.^۱ در یک فرایند تاریخی همراه با سرکوب و خشونت، فقیرسازی زنان و کنترل نیروی کار، بدن و سکسوالیته‌ی آنان، بخش بزرگی از فعالیت بازتولید اجتماعی بدون مزد در خانواده و با

^۱ بازتولید اجتماعی عرصه‌ی وسیعی را دربرمی‌گیرد و محدود به کار خانگی زنان نیست.

مزد اندک در بخش کار مزدی^۲ بر دوش زنان گذاشته شده است.^۳ شیوهی مدیریت بازتولید اجتماعی که در نسبت مستقیم با مراحل تکامل سرمایه‌داری، صورت‌بندی‌های اجتماعی مختلف و پیکارهای طبقاتی حول بازتولید اجتماعی است، در دوران‌هایی دچار بحران شده و بازتولید نیروی کار را با تهدید مواجه شده است. البته از انقلاب صنعتی تا سرمایه‌داری نولیبرال امروز با یک شکل از بازتولید اجتماعی در طول تاریخ مواجه نیستیم و حتی در شرایط جهان‌گستری امروز نولیبرالیسم، ما شاهد شیوه‌های مختلف مدیریت بازتولید اجتماعی در مناطق مختلف هستیم.

در ایران امروز با افول شبکه‌های سنتی بازتولید اجتماعی و عقب‌نشینی دولت‌ها از برعهده گرفتن مسئولیت در ساحت بازتولید اجتماعی، که نه صرفاً محصول اجرای سیاست‌های نولیبرالی در مدیریت اقتصادی، بلکه علاوه بر آن در نتیجهی معضلات دیگری مثل فساد، ناکارآمدی، سیاست‌های بین‌المللی، فقدان اتحادیه‌های کارگری مستقل و ... نیز هست، بحران بازتولید اجتماعی روزبه‌روز بیشتر خود را عیان می‌کند. علاوه بر این، همراه با تحولات جهانی، ورود زنان به بازار کار مزدی که امکان برعهده گرفتن تمام و کمال کار بازتولیدی توسط زنان را غیرممکن کرده، این بحران را تشدید کرده و نوعی «شکاف مراقبتی» را به وجود آورده است. مهم‌ترین پیامد این امر بحران جمعیتی یا بحران در بازتولید نسلی است که در کاهش نرخ باروری مشاهده می‌شود و منجر به قانون‌گذاری‌های البته نه حمایتی، بلکه نظارتی و اجباری دولت برای کنترل باروری شده است. درحالی‌که این رویکرد که راه‌حل را صرفاً در بازگرداندن زنان به نقش‌های جنسیتی در خانه و تحمیل تمام و کمال نقش بازتولید اجتماعی به آنها

^۲ باید تأکید کنم که تنها پیامد این شیوهی مدیریت بازتولید اجتماعی، استثمار زنان در عرصه‌ی خصوصی خانه به علت انجام کار بدون دستمزد نیست و این استثمار در عرصه‌ی کار مزدی نیز ادامه می‌یابد؛ به‌کارگرفتن زنان در کارهای خدماتی که همان بسط کارهای کم‌ارزش خانگی است (مثل معلمی، پرستاری، خدمتکاری و ...) و با کار عاطفی مغشوش شده است و به همین جهت دستمزد اندکی برایشان در نظر گرفته می‌شود، نابرابری دستمزد زنان و مردان، بی‌ثبات‌کاری و جایگزین‌پذیری زنان، همگی نمونه‌های امتداد این استثمار در بخش کار مزدی است. علاوه بر این، کار بازتولیدی زنان بر بخش‌های دیگر نیروی کار مزدی نیز تأثیر داشته و به ادامه‌ی چرخه‌ی استثمار کلیت نیروی کار یاری می‌رساند.

^۳ برای مطالعه‌ی بیشتر درباره‌ی این فرایند تاریخی نک. کالیبان و ساحره اثر سیلویا فدریچی.

می‌جوید، نه تنها غیرممکن و غیرعملی است و در سال‌های آتی شاهد ظهور بحران جدی بازنشستگی خواهیم بود، بلکه در درازمدت به افزایش نرخ جمعیت معلول هم منتهی خواهد شد.

افزایش بیکاری، بی‌ثباتی کار و مزد ناکافی شاغلان برای تأمین نیازهای بازتولیدی و تهیه‌ی کالاهای مصرفی که تورم در مواد غذایی و مایحتاج روزانه امروز به بحران آن دامن زده است، صندوق‌های بازنشستگی نیمه‌ورشکسته و بیمه‌ی بازنشستگی اندک که کرامت بازنشستگان را هدف گرفته است، افزایش قیمت مسکن و اجاره‌بها که به‌ویژه در شهرهای بزرگ همراه شده است با مهاجرت به حاشیه‌ها، خانه‌های چندخانواری، پشت‌بام‌خوابی و ... پوشش محدود بیمه‌های درمانی که تأمین هزینه‌های پزشکی و دارویی را برای بسیاری از بیماران غیرممکن کرده است، کالایی‌سازی آموزش و خصوصی‌سازی در بخش آموزش، از بین رفتن اوقات فراغت و حذف شدن کالاهای مرتبط با آن از سبد خانوار، بحران محیط زیست که با یک فاجعه‌ی تمام‌عیار در آن روبروایم و در این میان بحران آب و در پی آن فرونشست‌های زمین اساساً تداوم حیات سرزمینی ما را تهدید می‌کند، ... همگی جلوه‌های متعدد بحران بازتولید اجتماعی هستند که در اعتراضات، اعتصابات و برخی شورش‌های متعدد در طی سالیان گذشته خود را نشان داده است. در نمونه‌ی نزدیک‌تر از این اعتراضات، دال «زندگی» در شعار «زن، زندگی، آزادی» و طرح مطالبه‌ی «زندگی معمولی» در این جنبش آشکارا پیامد تجربه‌ی این بحران در بازتولید اجتماعی است که به آن خواهیم پرداخت.

اما بحران بازتولید اجتماعی می‌تواند محلی برای نزاع هژمونیک بر سر ارائه‌ی راه‌حل برای این بحران، هم از سوی نیروهای درونی حاکمیت - به‌ویژه در مقطع انتخابات - و هم از سوی نیروهای خارج از حاکمیت نیز باشد. البته با تأسف باید گفت که از آنجایی که هیچ یک از جناح‌های درونی حاکمیت و هیچ یک از نیروهای سیاسی بیرون از حاکمیت تاکنون نتوانسته‌اند از سطح شعار فراتر بروند و برنامه‌های اقتصادی دقیقی برای حل بحران ارائه دهند، بحران هژمونی همچنان پابرجاست. درحالی که سیاستی که معطوف به بازتولید اجتماعی باشد، امکان مفصل‌بندی مطالبات وسیعی را دارد که در پی چند

دهه پیاده‌سازی سیاست‌های نولیبرالی در اقتصاد، بازتولید اجتماعی را دچار بحرانی جدی کرده است.

در این نزاع هژمونیک، ضروری است که نیروهای چپ در عوض تمرکز محدود بر عرصه‌ی تولید و استثمار در بخش کار مزدی، با بازتعریف سوژه‌ی انقلابی در عرصه‌ی بازتولیدی، توجه جدی‌تری به این عرصه و طرح مطالبات آن داشته باشند تا بدین طریق سوژه‌ی تغییر را در سطح وسیع‌تر و با عواملان متکثرتری تعریف کنند. در گام بعد و در پی شکل‌گیری نیروهای اجتماعی، این نیروها باید بتوانند یک بلوک هژمونیک بر محور این مطالبات ایجاد کنند که در آن نمایندگی گروه‌های مختلف را بر عهده بگیرند و در جهت تحقق دموکراسی حقیقی حرکت کنند. با توجه به تجربیات تاریخی جهانی و محلی، چپ با بازتعریف سیاست براساس مفهوم «برابری» در تمام عرصه‌های نابرابر، اعم از تولید و بازتولید و تغییر رتوریک خود، می‌تواند این مطالبات بازتولیدی را در نسبت با دال برابری مفصل‌بندی کند و سوژه‌ی سیاسی متکثری را شکل دهد. به این معنا، توجه به بازتولید برابری‌خواهانه امکان رادیکال کردن دموکراسی را ایجاد می‌کند که بر محور برابری و حاکمیت مردمی استوار است.

از این‌رو، چنین سیاستی می‌تواند بهترین مانع در برابر پوپولیسم راست باشد که همواره تلاش می‌کند با معرفی خود به‌عنوان نماینده‌ی این مطالبات مرتبط با زندگی روزمره آنها را مفصل‌بندی کند. در عوض نسبت دادن قوت گرفتن پوپولیسم راست به نبود خودآگاهی طبقاتی یا نادانی تاریخی، باید آن را در ضعف نیروهای چپ در توجه به ساحت بازتولید اجتماعی و مفصل‌بندی هژمونیک منازعات این عرصه دید. نانسی فریزر در مصاحبه‌ای با اشاره به خطای چپ در فاشیست خواندن پوپولیست‌ها و به رسمیت نشناختن نارضایتی‌های مدافعان آنها می‌گوید: ما باید «به آنها تحلیل بدیلی از علت حقیقی مسائل و پیشنهادی بدیل برای حل کردن آنها بدهیم».⁴ بنابراین چپ نیازمند ارائه‌ی بدیلی در تناسب با شرایط این‌جا و اکنون است که بر منازعات بازتولید اجتماعی نیز متمرکز باشد و بتواند نمایندگی مطالباتی چون برابری دستمزدها، افزایش

⁴ Can we understand Populism without calling it Fascist? An Interview with Nancy Fraser

مقرری بازنشستگی، برقراری عدالت آموزشی، دسترسی به بیمه‌ی همگانی مناسب، حق مسکن، خدمات مراقبت از کودکان و سالمندان، داشتن هوای پاک، مدیریت صحیح آب، و الی آخر را برعهده بگیرد.

عرصه‌ی بازتولید اجتماعی همچنین می‌تواند نقطه‌ی پیوند مبارزات زنان با دیگر مبارزات و محل بازترکیب طبقاتی و اتحاد گروه‌ها باشد. بدین ترتیب، بحران در این عرصه و ناممکن شدن بازتولید نیروی کار که در عرصه‌ی کار مزدی نیز تعیین‌کننده است، می‌تواند امکانی برای شکل‌گیری سوژه‌ی جمعی ارائه کند. محدود کردن سوژه‌ی سیاسی به طبقه‌ی کارگر به‌عنوان مولد ارزش اضافی یا ناگزیر از فروش نیروی کار و فاقد مالکیت بر ابزار تولید، غفلت از تحولات اجتماعی امروز است. چنان‌که بازتعریف طبقه‌ی کارگر با توجه به تغییر نوع و شرایط کار -گسترش کار غیرمادی، زنده‌شدن کار و بی‌ثبات‌کاری- ضروری است، جستجوی سوژه‌ی سیاسی نیز باید از کارخانه به «کارخانه‌ی اجتماعی» منتقل شود.^۵ درک سرمایه‌داری به‌عنوان یک کلیت (totality) که در آن بخش بازتولید به اندازه‌ی بخش کار مولد برای حیات سرمایه‌داری ضروری است و به پرسش کشیدن مرز قاطع میان این دو عرصه، سیاسی کردن عرصه‌ی بازتولید را به همراه دارد. این بازنندیشی قادر است منازعات عرصه‌ی بازتولید و فعالان این بخش را از حاشیه به مرکز مبارزه‌ی سیاسی بیاورد و چشم‌انداز متفاوتی برای تحلیل طبقاتی پیش نهد. ملهم از فمینیسم رادیکال، این چشم‌انداز به سیاسی‌شدن امر شخصی و روزمره می‌انجامد که فهم تازه‌ای از سیاست را ممکن می‌کند؛^۶ کنشی که به شیوه‌ای درون‌ماندگار از دل تجربه‌ی روزمره آغاز می‌شود، یک سیاست انقلابی ضروری و غیرآیدیه‌آلیستی را بازتعریف می‌کند.

به این معنا نوعی سیاست زنانه ممکن می‌شود که نه در نسبت با هویت زنانه و منحصر به زنان، بلکه در پیوند با «زندگی» غارت‌شده و خواستار برابری و رفع ستم و

^۵ برای توضیح بیشتر نگاه کنید به آثار اتونومیست‌های ایتالیایی از جمله ترونٹی و نگری.

^۶ نگاه کنید به فصل اول از کتاب:

استثمار است. بدین ترتیب، نه تنها مفصل‌بندی دال «زندگی» با دال «برابری» برای رها کردن تمام عرصه‌های اجتماعی از مناسبات سلسله‌مراتبی و دموکراتیک‌سازی فضاهای سیاسی امری ضروری است، بلکه صورت‌بندی رادیکال‌تری از دال «زن» در شعار «زن، زندگی، آزادی» را هم ممکن می‌کند. به نظر می‌رسد در تحلیل‌هایی که صورت گرفته است، دال زن همواره صرفاً در نسبت با دال «آزادی» فهم شده و گاه حتی به خواست آزادی زنان در مسئله‌ی پوشش اختیاری محدود شده است. درحالی‌که، علاوه بر توجه به این پیوند که مفهوم آزادی را آزادی از مناسبات پدرسالارانه و ستم جنسی تعریف می‌کند و بسیار حائز اهمیت است، بایستی دال زن را در پیوند با دال زندگی، در معنای معطوف به بازتولید اجتماعی درک کرد که خواستار برابری در آن است. این مفصل‌بندی است که جنبش «زن، زندگی، آزادی» را از تقلیل جنبش به جنبش زنان طبقه‌ی متوسط رها می‌کند^۷ و از سوی دیگر، مبارزات زنان را با مبارزات دیگر پیوند می‌دهد. در مقابل سیاست راست که همواره مبارزات زنان را از مبارزات دیگر منتزع می‌کند و با فهم هویتی و محافظه‌کارانه از مسئله‌ی زنان و تحمیل چشم‌انداز سیاسی و منافع طبقاتی خود، در جهت احیای ساختار ستم و استثمار و اجرای برنامه‌های طبقاتی-سیاسی خود حرکت می‌کند، سیاست فمینیستی رادیکال باید با توجه به سپهر بازتولیدی، ریشه‌های ستم و استثمار را نشانه گرفته و به تعمیق دموکراسی یاری برساند. توجه به استثمار در عرصه‌ی بازتولید اجتماعی در سنت چپ ایران گرچه سابقه‌دار است، اما بر روال مارکسیسم کلاسیک، پیش‌شرط‌هایی از این مناسبات استثماراری ورود زنان به عرصه‌ی تولید یعنی بازار کار قلمداد شده است. درحالی‌که مفهوم‌هایی (Emancipation) به معنای آزادی نیروی کار، هرگز قادر به متحقق کردن آزادی برای زنان و رفع ستم از آنان نیست و تجربه‌ی انقلاب ۵۷ نشان داد که گره زدن آزادی زنان به نابودی سرمایه‌داری و امپریالیسم چه تبعات جبران‌ناپذیری می‌تواند داشته

^۷ اساساً استفاده از مقولات طبقاتی کورجنس درباره‌ی زنان که زنان را براساس نسبت پدر یا همسر با ابزار تولید به یک طبقه منسوب می‌کند و به‌کارگیری مفهومی مثل «زنان طبقه‌ی متوسط» قابل تردید است. چگونه می‌توان زن خانه‌داری را که هیچ درآمد و استقلال ندارد، به صرف تعلق همسر یا پدرش به طبقه‌ی متوسط یا بورژوا در این طبقات قرار داد؟

باشد.^۸ البته انتقادات مهمی از درون نیروهای چپ به موضع‌گیری‌های آنان درباره‌ی مسائل زنان شده بود که اشاره به آنها خالی از لطف نیست. برای نمونه آذر عاصمی و فروغ راد در جزوه‌ی «درباره‌ی ستم‌کشیدگی زن در ایران»^۹ با اشاره به کار خانگی زنان که از نظر اجتماع کارهای تولیدکننده نیستند و باید با اجتماعی کردن آنها زنان را از آنها رها کرد، ورود زنان به نیروی کار را شرط لازم رهایی، و تشکل‌یابی و وجود جنبش زنان توده‌ای برای احقاق مطالبات زنان را شرط کافی رهایی می‌دانند و به نقد دیدگاه‌هایی می‌پردازند که طرح مسائل زنان را عبث یا مضر می‌دانند؛ از جمله این نگاه که با به ثمر رسیدن انقلاب کارگری «سایر مسائل» به خودی خود حل خواهند شد و مسئله‌ی زنان اهمیت درجه‌ی دوم دارد، یا این که طرح مطالبات زنان در صفوف جنبش کارگری شکاف می‌اندازد و به اتحاد جنبش ایران لطمه می‌زند و همچنین این رویکرد که جنبش زنان جنبشی خرده‌بورژوازی است و بنابراین راه انقلابیون از آن جداست. پس از نقد این دیدگاه‌های رایج در میان نیروهای چپ، نویسندگان بیان می‌کنند که «زنان درست به‌علت ظلم بی‌پایانی که در طی قرون دیده‌اند، از نقطه‌نظر عینی یک نیروی انقلابی را تشکیل می‌دهند». آنها با توجه به ستم‌های چندگانه بر زنان چه در عرصه‌ی بازتولیدی و چه در عرصه‌ی کار مزدی، اعلام می‌کنند که با پیروزی انقلاب کارگری این ستم‌ها از میان نخواهد رفت و از این رو اجتماعی کردن کار بازتولیدی، ورود زنان به نیروی کار و تشکل‌یابی را به‌عنوان راه رهایی زنان پیشنهاد می‌کنند. این تحلیل نه تنها در زمانه‌ی خود بسیار پیشرو بود، حتی امروز هم باید بر آن تأکید کرد. گرچه ستم بر زنان و فرودست‌سازی آنها امروز ماهیت پیچیده‌تری دارد که نیازمند تحلیل دقیق‌تر و همه‌جانبه‌تری است، اما به‌نظر می‌رسد این رویکرد به مسئله‌ی زنان هنوز هم در میان برخی گرایش‌های چپ به قوت خود باقی است و از این رو طرح این انتقادات همچنان ضروری است.

^۸ مراجعه کنید به موضع‌گیری‌های گروه‌های چپ در انقلاب ۵۷ و سال‌های پس از آن درباره‌ی مسئله‌ی حجاب. از جمله سخنان هما ناطق.

^۹ درباره‌ی ستم‌کشیدگی زن در ایران، فروغ راد و آذر عاصمی، انتشارات فانوس، نیویورک، تیر ۱۳۵۱.

طرح مطالبات زنان نه تنها فرعی، محلّ اتحاد و محدود به سرمایه‌داری نیست، بلکه زنان به دلیل قرار گرفتن در موقعیت فرودستی در هر دو عرصه‌ی تولید و بازتولید و تجربه‌ی بیشترین ستم و استثمار به‌طور روزمره، مهم‌ترین عاملان تغییر هستند. پرهیز از فهم هستی زن به‌مثابه یک جنس به‌طور طبیعی موجود، یک ذات یا طبیعت، و در مقابل فهم آن به‌عنوان مفهومی که در یک میدان قدرت ساخته می‌شود، هستی‌شناسی انقلابی زن را ممکن می‌کند؛ یعنی زن در مقام مفهومی که نسبت‌های نیروهای درونی جامعه آن را تعیین می‌کنند و اجزای مفهومی‌اش (ویژگی‌های زنانه) را معین می‌کنند و در منازعات قدرت در طول تاریخ به شیوه‌های مختلف تعریف شده است. بنابراین، تعریف زن و بدن زن به‌مثابه یک میدان نبرد و یک هستی سیاسی، به‌عنوان موجودیتی موقتی، سیال، برساخته، رابطه‌ای و گفتمانی است که در وهله‌ی نخست، امکان مشاهده‌ی منازعات تاریخی مقدّم بر این هستی را ممکن می‌کند که در پس پرده‌ی مناسبات سیاسی و ایدئولوژیک همواره پنهان شده‌اند. با این چشم‌انداز می‌توانیم موقعیت فرودست زنان را نه به‌مثابه امری فرهنگی یا ایدئولوژیک، بلکه در نسبت با ساختارهای اقتصادی و سیاسی و اجتماعی‌ای ببینیم که در طی یک نزاع خشونت‌آمیز طبقاتی حاصل شده و به همین دلیل یک هستی انقلابی و محل شکل یافتن سوژگی سیاسی است.

این ادعا با روایت دوباره‌ی تاریخ قابل اثبات است که برخلاف تاریخ‌نگاری‌های مردانه، زنان به‌عنوان عاملان تغییر در آن حذف نشده باشند. مرئی کردن زنان در تاریخ‌نگاری و صدا دادن به آنها به‌ما نشان می‌دهد چگونه حضور زنان به‌عنوان عاملان مهم تغییر در تاریخ‌نگاری همواره پنهان شده و پتانسیل انقلابی آنان نادیده گرفته شده است. نگاهی به تاریخ‌نگاری ایران از انقلاب مشروطه تا به امروز به‌خوبی حذف زنان و مبارزات آنها از تاریخ و از سوی دیگر، غفلت از منازعات سیاسی-اقتصادی‌ای که در مسئله‌ی زنان خود را نشان داده است، آشکار می‌کند. این پیکار علیه زنان و تلاش برای فرودست‌سازی و سلب قدرت از آنها را باید در نسبت با شیوه‌ی تولید و صورت‌بندی اجتماعی خاص تاریخی نیز دید که این مناسبات اجتماعی را ضروری می‌سازد. اما توجه به این مبارزات و حضور زنان در تاریخ سهم‌چندانی در تاریخ‌نگاری معاصر نداشته است و تاکنون تلاشی برای برجسته کردن این عاملیت‌ها صورت نگرفته است.

برای نمونه، در تاریخ‌نگاری جنبش کارگری و اتحادیه‌های کارگری و احزاب چپ با این حذف و نادیده انگاشتن نقش زنان و بی‌توجهی به تبدیل شدن مسئله‌ی زنان به نزاع طبقاتی مواجهیم. از حضور زنان در اتحادیه‌ها و مبارزات کارگری و اعتصابات گرفته تا فعالیت‌های گسترده‌ی آنان در احزاب و سازمان‌های چپ این بی‌توجهی آشکار است. این درحالی است که نه‌تنها فعالیت‌های زنان در عرصه‌ی سیاسی بسیار پررنگ بوده و باید مورد توجه قرار گیرد، بلکه در نزاع طبقاتی در تاریخ معاصر، تبدیل شدن زن به میدان این نبرد بسیار حائز اهمیت است. برای نمونه، طبقات مسلط (نهاد سلطنت و دربار، اشراف، زمین‌داران، روحانیون زمیندار) برای مقابله با خطر کمونیسم و سرکوب فعالیت‌های کارگری که منافع آنها را تهدید می‌کرد، به تحکیم فرهنگ پدرسالارانه‌ی دینی دست زدند و با توسل به سلسله‌مراتب جنسیتی کوشیدند ساختار قدرت و اقتدار را به نفع خود حفظ کنند.

بنابراین، همان‌طور که تاریخ‌نگاری فمینیستی باید به مرئی کردن زنان در تاریخ و برجسته کردن عاملیت (فاعلان یا منفعلانه) آنها در سیاست و منازعات عرصه‌ی بازتولید اجتماعی که مبارزات زنان را به مبارزات دیگر پیوند داده است، بپردازد و خود را محدود به روایت تاریخ زنان مشهور یا جنبش حقوقی زنان نکند، تاریخ‌نگاری چپ بدون توجه به عرصه‌ی بازتولید اجتماعی و سیاست‌های اقتصادی تثبیت‌کننده‌ی زنان در این عرصه و بحران‌های آن و مبارزات زنان برای مزد برابر، ساعت کاری، برخورداری از مرخصی زایمان، مهدکودک و ... محدود به تاریخ احزاب و شخصیت‌های برجسته و نوعی تاریخ از بالا خواهد ماند که از مهم‌ترین عرصه‌ی پیکار غفلت کرده است.

در آخر، همان‌طور که اشاره شد، سیاست رادیکال نیازمند فراروی از دوگانه‌ی سرمایه‌دارانه‌ی سپهر تولید/سپهر بازتولید اجتماعی، یا قلمرو خصوصی/قلمرو عمومی است که با تقسیم طبقاتی و جنسیتی کار و تثبیت زنان در کارهای غیرمولد و ارزش‌زدایی‌شده، این سپهر را سیاست‌زدایی کرده و امکان شکل‌گیری سوژه‌ی سیاسی حول مطالبات آن را غیرممکن کرده است. سیاسی کردن عرصه‌ی بازتولید و توجه به بحران‌ها و منازعات درون آن می‌تواند بستری برای پیوند مبارزات متنوع مهیا کند که برابری و دموکراسی را برای گروه‌های مختلف حاصل کند. این توجه و بازتعریف سوژه‌ی

سیاسی در عرصه‌ی بازتولید اجتماعی که اکنون با بحرانی بی‌سابقه در ایران روبروست و در حیاتی‌ترین امور زیستی افراد خود را نشان می‌دهد، تولید گفتمانی هژمونیک و ایجاد هم‌ارزی در میان مطالبات وسیع گروه‌های مختلف را برای چپ ممکن می‌کند.